



## اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

## بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله ربط حادث به قدیم و کیفیت تحقق اعیان خارجی طبعاً یک مسئله‌ای است که باید روی آن فکر و نظر شود و همان طوری که عرض کردم مشکل ترین بحث فلسفی است حتی از مسئله وحدت وجود و مسئله اصالت وجود مشکلتر و غامضتر است و چنان چه بسیاری خود اعتراف کردند نتوانستند این حلقه بین حادث و قدیم پیدا کنند و بین این دو مطلب ربط داده بشود چرا که همین که مسئله برخورد می‌کند به یک واقعه خارجی و عینیه تمام درها به روی انسان بسته می‌شود و نسبت به این مطلب راه گریز برای این معضله و امر پیچیده پیدا نمی‌شود و مسئله همین طور رها می‌شود لذا به طور کلی اگر نوشته‌ها و تقاریر بزرگان را در این زمینه مطالعه کنید می‌بینید که در مسئله پیوند بین این دو مطلب نمی‌توانند ارائه یک نمودار روشن و قابل پذیرش را مطرح کنند از یک طرف مسئله ارتباط بین قدیم را در علم ازلی به علم عنائی می‌دانند و از یک طرف خود نشئه خارج را جدای از آن مسئله مرتبط، «کل واقعه مساوقاً لانعدام او لاختفاء» که بعضی قائل به انعدام و بعضی قابل به اختفاء واقعه ماضیه تلقی کردند و در این جا این دو مسئله نتوانسته به هم گره بخورد و اینکه بتواند اراده ازلی را برگردانند به عالم اجمال و به واسطه اجمال و ابهام خواستند این روزنه و نقطه مشکوکه و مجهوله برطرف کنند چون همین که مطلب به انبساط و عالم بسط برسد طبعاً این حقایق خارجی که زمان و مکان را در تحقق عینی او دخیل و صاحب العله می‌داند رخ می‌نمایاند و خود را نشان می‌دهد و برای اینها اشکال ایجاد می‌کند که چطور یک حقیقت خارجی با وجود علم تفصیلی نسبت به آن می‌تواند منعدم باشد و متحقق نباشد و این یک امر طبیعی

است که اشیائی که هنوز متحقق نشدند معدوم باشند این نکته نکته‌ای است که همین طور لاینحل می‌ماند و فقط مسئله اجمال و تفصیل می‌ماند که در مقام اجمال مطلب به این کیفیت است ولی در مقام تفصیل ممکن است حتی تجدد نشئه هم بعد نشئه مربوط به همین مقام تفصیل باشد که کل یوم هو فی شأن یعنی کل یوم هو فی علم جدید حادث عینی واقعی خارجی، که آیات قرآن و روایات و بر همین اساس حمل شده و برای رفع اشکال در جهل در مقام ذات هم طبعا متشبه به همان علم عنائی اجمالی شدند و در حالی که همان طوری که خدمت رفقا عرض شد اولاً مسئله زمان و مکان دو عرض واقعی که در خود نشئه وجودی عینی دخالت داشته باشد نیست، بلکه بعد از به وجود آمدن و بعد از تحقق خارجی یک شیء ما این حکم زمان و مکان را از او انتزاع می‌کنیم نه این که یک زمان و مکانی باشد که این زمان از نقطه نظر عینی سابق بر آن اعیان خارجی باشد خب این قضیه جای صحبت دارد که از نقطه نظر عینی آیا خود این شیء سابق بر او است یا نه، فرض کنید که در خارج شما مشاهده می‌کنید که از نقطه نظر عینی باید پدر مقدم بر فرزند باشد این مشخص است مادر باید مقدم بر فرزند باشد و این مشخص است از نقطه نظر عینی این تقدم علی است حالا علل معده این مسئله مشخص است ولی مسئله زمان چطور یعنی باید این پدر زماناً مقدم بر فرزند باشد از کجا یک همچنین مسئله ای را می‌توانید استنتاج کنید ما بایستی خوب دقت کنیم ببینیم آیا در وجود خارجی این فرزند نهفته است که باید از نقطه نظر زمانی این پدر مقدم بر او باشد به یک فاصله زمان پناه سال، سی سال، چهل سال یا این که مسئله زمان یک مسئله ای است که ما او را عارض می‌کنیم بر پدر و فرزند و همین طور بر سلسله مراتبی که بر این رویداد خارجی تعلق گرفته تا این که این علیت به نتیجه خارجی که عبارت است از

همان به وجود آمدن پسر یا دختر منتهی می‌شود یا فرض کنید که از نقطه نظر مکانی آیا وجود مکان دخالت در نفس حیثیت علی دارد به طوری که اگر مکان را شما بردارید دیگر پدری نمی‌تواند جنبه علیت خود را اعمال کند یا این که نه مسئله مکان یک مسئله اعتباری است که ما آن را از مقارنات این حیثیت علی می‌دانیم آن چه که جنبه علی دارد در تحقق این نتیجه آن عبارت است از آن اعمال و رفتاری که باید در خارج تحقق پیدا بکند تا این که فرزند متولد باشد پدری باشد، مادری باشد و ازدواجی تحقق پیدا بکند این حمل در طول مدت رتبه بعد از رتبه اینها چیزهایی است که باید انجام بشود باید نطفه وجود داشته باشد، باید مضغه‌ای باید علقه‌ای *فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ<sup>۱</sup>* باید انشأناه خلقا آخر اینها واقعی است و جزء ذات این علیت قرار دارد یعنی در سلسله این علیت شما نمی‌توانید یکی از اینها را حذف کنید یعنی فرض کنید که یک پدری وجود داشته باشد و مادری و در این جا بدون وجود نطفه یک دفعه کسونا العظام متحقق بشود این محال است از این باب که اگر قرار باشد که این سلسله علیت با این نسق و انتظام باشد محال است و *إِنْ مَثَلُ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ<sup>۲</sup>* هم داریم یا فرض کنید که کیفیت خلق آدم و حوا هم داریم یا فرض کنید که مثل کیفیت خلق امام علیه السلام آن اسد را یا موسی بن جعفر یا امام رضا هم اینها را داریم یا مثل معجزه امیرالمومنین و ناقه صالح و امثال ذلک اینها را داریم، اما اگر قرار باشد این سلسله علیت بر این نسق

۱- سوره المومنون (۲۳) آیه ۱۴

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹

باشد باید در این جا نطفه‌ای باشد باید مضغه‌ای باشد باید عظام و لحم و امثال ذلکی باشد تا این که این حیثیت علی خروجیش تولد این طفل باشد با این خصوصیات و با این اشکال چنان که در این طفل باید وجود اشیاء دیگر هم باشد کیفیت تغذیه و کیفیت تنفس هم باید باشد کارهایی که مادر انجام می‌دهد باید باشد و اشتغالاتی که دارد تمام اینها به نحو علل جزئیة اینها در این خروجی تأثیر دارند اینها مسائلی است که باید باشد ولی صحبت در این است که زمان هم باید باشد یا نه یعنی یکی از چیزهایی که فرض کنید که در مسئله تحقق یک نطفه به یک مضغه و امثال ذلک است یکی از این ها را زمان قرار می‌دهید یک ماه یک ماه باید جزو این برنامه باشد و اگر نباشد این اصلا تحقق خارجی ذاتا پیدا نمی‌کند، این که می‌گوییم ذاتا یعنی در عالم خارج نمی‌تواند تحقق داشته باشد یعنی ذات خود این با فرض ترتب سلسله علیّ این طور باشد نه با فرض حیثیت ابدائی که بدون لحاظ سلسله علیّ می‌تواند در خارج وجود عینی داشته باشد آن یک بحث دیگری است همان طوری که عرض کردم راجع به بحث ما آن نیست آن برای خودش سلسله علت جدا دارد چنان چه فرض کنید که در قضیه حضرت عیسی علی نبینا و آله علیه السلام باید عیسایی باشد **فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا<sup>۱</sup>** تنفخ در این جا علت است و بدون این علت فیکون طیرا یا ذنی منتفی است در این جا باید حیثیت استیذان تکوینی و ربّی باید وجود داشته باشد و بدون آن استیذان که عبارت است از اراده و مشیت حق در تنفیذ این جنبه علیّ خارجی بدون او فیکون طیرا هم منتفی است سلسله علل مختلف است یک علت آن جوری یک علت هم این جوری هر کسی برای خودش حساب و کتاب

۱- سوره المائده (۵) قسمتی از آیه ۱۱۰

خودش را دارد، لذا در کلام مرحوم علامه طباطبائی جای تأمل هست که ایشان سلسله علی را سلسله معتاد و اغلب گرفتند در حالتی که هزار جور سلسله علی داریم یک وقتی که بیمار می‌شوید و برای سردرد و رفع ناراحتی قلبیتان مجبورید که عمل جراحی کنید این یک نحوه علیت است باید پزشکی باشد، بیمارستانی باشد، تخت و فلان اتاق و تشکیلات و بعد هم جراحی و عمل باز و قلب و یک وقت این طور یک وقتی هم سلسله علت در خواندن حمد است طرف می‌گیرد می‌نشیند بدون این که اتاق عمل و فلان داشته باشد، آیا کلام علامه این است تمام اینها باید در اتاق عمل انجام شود در حالیکه ممکن است اصلاً اتاق عملی وجود نداشته باشد اصلاً دکتری در دنیا نباشد تا این که بخواهی بگویی سلسله علت رفته آن جا چرخ زده و آمده یا اینکه بیمار در حال موت است یک کسی می‌آید حمد می‌خواند بلند می‌شود جلوی چشم بنده این عمل انجام شد طرفی که همه گفته بودند تا دو روز دیگر اگر قلبش را عمل نکنند می‌میرد تمام رگهایش بسته بود و باید عمل بای پاس کنند یک شخصی بود حالا اسم نمی‌برم آمد حمد خواند طرف بلند شد رفت الان هم در خیابان دارد راه می‌رود آیا دکتری آمده تیغی دست گرفته و رگ از پا گرفته و چسبانده آن جا، این حرفها نبوده یا این که یک وقت از نظر دارو انجام می‌شود بدون نیاز به عمل، خدا هزار جور راه دارد و هزار جور، اعمال دارد ما که نباید جنبه سلسله علی را بر آن جنبه معتاد قرار دهیم تازه معتادش هم آن جور نیست معتادش هم خودش هزار گونه هست و نیازی به این کیفیت توجیه نداریم قضایای سلسله علی فرق می‌کند یک سلسله علی این است که باید کسی که حمد می‌خواند باشد در آن شک نداریم اگر قرار بر این است که آن عمل به واسطه جراحی انجام بگیرد باید آن جراح باشد در آن شک نداریم و اگر قرار است بدون عمل و بدون حمد انجام بشود

باید آن قرص و کپسول برای باز کردن رگهای بسته شده باشد در آن مسئله حرفی نیست ولی صحبت در این است که آن زمان و آن مکان هم دخالت دارد یعنی برای این که این در خارج انجام بشود باید زمانی و مکانی باشد و بدون زمان و مکان معدوم است عرض بنده این است که اگر قرار باشد براین که زمان و مکان در این قضیه دخالت داشته باشند به عنوان دخالت خارجی، شما که معتقدید بر این که این اشیاء در زمان انجام می‌گیرد و زمان هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است پس اطلاع بر این امر به چه نحو حاصل می‌شود هنوز دیگر مانده که این عمل انجام بشود اطلاع پیدا کنم بر یک مسئله‌ای که معدوم است و المعدوم لایخبر عنه، المعدوم لیس بشیء است خدا هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا کند، پیغمبرش هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا کند، جبرائیل هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا کند معدوم یعنی نیست آخر نیست که من نسبت به آن علم پیدا کنم الان که پنج دقیقه به ۸ است طبعاً ساعت ۱۱ بالاخره در این اتاق یک جریانی انجام می‌شود یا درس می‌دهند یا مباحثه می‌کنند یا نزدیک ظهر سفره باز می‌کنند که نهار بخورند بالاخره یک کاری در این جا بعد از سه ساعت دیگر می‌شود آیا می‌توانیم از دیدگاه ما آن قضیه‌ای را که الان پیش ما معدوم است وجود خارجی ندارد، آقایانی که می‌گویند که الان این حوادث معدوم است و خلق خواهد شد آیا شما دقیقاً به بنده می‌توانید بگویید با کدام ابزار و با کدام وسیله و وسائط به من بگویید در ساعت ۱۱ دقیقاً چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتاد همان طوری که الان ساعت پنج دقیقه به ۸ دارید می‌بینید که چه اتفاق افتاده، می‌توانید بگویید یا برای شما محال است، بله من حدس می‌زنم که کسانی بیایند این حدس است نه عین قضیه خارجی علم نیست، حدس بر اساس ذهنیاتی است از استصحاب ماضی به مستقبل نه به زمان حال استصحاب یعنی

استصحاب کردن اشیاء ذهنیه در عالم خارج و سرایت آن به سه ساعت بعد از این در این مکان تمام اینها که کشک است همه اینها حدسیاتی است ولی اگر خود حیثیت عدم را شما در این جا تصور کنید عدمی که من از آن نمی‌توانم صحبت کنم یعنی وقایعی که این وقایع الان معدوم است الان من این حدس را می‌زنم که فرض کنید که در سه ساعت دیگر چه خبر است و دو ساعت دیگر چه است در یک ساعت دیگر چه خواهد بود شما الان می‌توانید حدس بزنید مباحثه ما کی تمام می‌شود ساعت ۹ تمام می‌شود، هشت و نیم تمام می‌شود، ده دقیقه به نه تمام می‌شود یا نه و ربع تمام می‌شود آیا می‌توانید حدس بزنید؟ نه قابل حدس نیست حدس همه کشک است بر اساس استصحاب گذشته و قضایایی که در گذشته بوده می‌توانید حدس بزنید که بحث در ساعت نه و ده دقیقه تمام شاید بشود نه شاید من ده دقیقه به نه رفتم هیچ مسئله قابل حدس نیست آن وقت بر مسئله‌ای که معدوم است آیا پیغمبر هم می‌تواند در آن جا به ضرس قاطع بگوید شما ده دقیقه و سی ثانیه و فرض کنید که چند صدم ثانیه این بحث را تمام می‌کنید و از این جا خارج می‌شوید نه نمی‌توانند بگویند آن امر معدوم است معدوم یعنی آن که هیچ اثری از خود در خارج نگذاشته است فقط و فقط در یک صورت می‌تواند این امر معدوم اثرگذار باشد و آن وقتی است که وجود پیدا کند همان موقع نه نیم ثانیه این طرف و نه نیم ثانیه آن طرف هیچ کدام از دو طرف نمی‌تواند به این پدیده خارجی اولویت ببخشد حتی رجحان هم حتی نمی‌تواند چون این امر و این پدیده خارجی هم در نیم ساعت بعد هم در نیم ثانیه بعد و هم در کمتر از نیم ثانیه و کمتر از نیم ثانیه قبلش محفوف است به عدمین عدم التحدث و التجدد و عدم البقاء و الاستمرار پس فقط در آن رأس آنی زمانی می‌تواند این واقعه و حادثه خارجی تحقق پیدا بکند هم این طرفش



عدم است هم آن طرفش عدم است از یک امر عدم خدا کی می‌تواند اطلاع پیدا بکند الا تا این که بر اساس اطلاعی علم اجمالی داشته باشد حالا ما کاری به علم تفصیلی نداریم بر اساس اطلاعی علم اجمالی داشته باشد وقتی یک امر معدوم است توجه کردید.

من در روزهای گذشته وقتی که نسبت به این قضیه توحید علمی و عینی که مرحوم آقا شیخ محمد حسین در آن موارد اشتباه کرده و خیلی شدید مرحوم سید احمد روی این مسئله دست می‌گذارد البته مسئله حادث و قدیم در آن جا که مطرح می‌شود در یکی دو جمله در آن جا مرحوم آقا سید احمد دارند و نسبت به بسط این مطالب نپرداختند و این مطلب در آن جا هنوز به اعتقاد بنده مبهم و مجمل مانده و هنوز حواشی که من در آن جا زدم البته نه در آن جا در قسمت تذلیلات مرحوم علامه در مسئله ربط حادث و قدیم که البته دو ثلثش هنوز مانده به اصطلاح تذلیلات و حواشی که زدیم قضیه عدم به عنوان العدم یک واقعیت غیرقابل درک است حتی اسم واقعیت بر او گذاشتن غلط است چون واقعیت عبارت است از تحقق عین خارجی و عدم لیس بشیء حتی یحکم علیه بآنچه تحقق عینی علمی خارجی و معلوم بالذات زیرا به هر چیزی که علم بداریم یا با ید حقیقت علمیه را به طور کلی مفهومش را عوض کنیم و بگوییم علم به معنای آگاهی نیست چه آگاهی حضوری چه آگاهی حصولی هیچ کدام از اینها علم نیست یا اینکه علم عبارت است از یک واقعیتی که ما نمی‌دانیم خب چیزی را که نمی‌دانید چرا اسم آن را علم می‌گذارید روی آن نباید اسم گذاشت آن چه را که علم است و قابل درک است برای انسان و انسان آن را احساس می‌کند و همان احساس را به خدای متعال منتهی با آن حقیقت دقیق تر و عمق تر نسبت می‌دهد خدا هم آگاهی دارد که نسبت به اشیاء مثل آگاهی ما است خدا هم

آگاهی که دارد نسبت به اشیاء نظیر آگاهی و شبیه ما است بلکه آگاهی ما شبیه آگاهی و اطلاع و علم به او است با این تفاوت که آگاهی و اطلاع ما آگاهی اکتسابی است و بعد از اکتسابی تبدیل می‌شود به حضوری که عبارت است از همان حیثیت تکوینیه عینیه علمیه ذاتیه در نفس که از او تعبیر به علم حضوری می‌شود و تا آن علم اکتسابی و حصولی نباشد آن حضوری که پیدا نمی‌شود حاصل نمی‌شود شما که چشمتان را ببندید نسبت به حقایق اشیاء اطلاع پیدا نمی‌کنید گوشتان را وقتی بگیرید نسبت به اصوات که اطلاع پیدا نمی‌کنید باید این اصوات ابزار وجود داشته باشد تا این که اکتساب حاصل بشود پس از حصول اکتساب است که این حیثیت اکتسابیه متبدل می‌شود به حیثیت حضوریه و اندکاکیه منتهی در ذات حضرت حق حیثیت حصولی و اکتسابی علیه نیست بلکه در آن جا حیثیت حیثیت اراده تکوینی است یعنی نفس اراده تکوینی مساوق لإرادة التکوینیه العینیه، چون اتحاد بین علم و معلوم لازم است چاره‌ای نیست از این که بگوییم اراده حق بر علمیت شیء مساوق لاراده الحق بر عینة الشیء همان علمیت باید عینیت داشته باشد والا علم به معدوم است چطور خدا علم به معدوم پیدا می‌کند مگر می‌شود که علم به معدوم پیدا بشود این قضیه‌ای است که همه افراد را منگ و گنگ نگه داشته، یکی آمده اشکال می‌کند، یکی اعتراض می‌کند و یکی می‌گوید نمی‌فهمیم «یرد علمه الی الله و رسوله» یکی آمده مطلب را خواسته با مقام اجمال و تفصیل توجیه کند در حالتی که در مقام اجمال هم حیثیت عدمیه اعیان را شما نتوانستید توجیه کنید چکار می‌خواهید بکنید حالا بر فرض بگویید که اجمال است اجمال چه؟ شما بگویید همه اینها اجمال است مثال می‌زنند می‌گویند یک تخمی که الان دانه سیبی که شما در زمین می‌کارید این در حیثیت اجمالیه خودش یک درختی است با این مقدار سیب با این مقدار

شاخه با این مقدار برگ و امثال ذلک الان این مقام، مقام اجمال است نسبت به آن، عزیز من این اجمال اجمال حدسی است نه اجمال علمی، شما کجا می‌توانید یک دانه سیب در دستتان بگیرید و بگویید که این چیست؟

آن کسی که یک بار هسته خرما را سوار الاغ و استرش می‌کرد و به نخلستان و به بیابان می‌برد که آنها را بکارد وقتی که از او سوال کردند چه بار داری گفت یک نخلستان علی بود نه بنده و امثال بنده آن علی بود علی که خیلی زیاد است آن علی که امیرالمومنین است آن وقتی می‌گوید یک نخلستان دارم می‌برم خودش دارد این را می‌بیند کاشتن او را دارد می‌بیند در آمدن او را از زمین می‌بیند بیرون آمدنش را هم دارد می‌بیند باردانش هم می‌بیند مسائلی که بر آن می‌گذرد اینها را می‌بیند وقفی که را هم می‌کند که این مال ایتام فلان عائله باشد او را هم دارد می‌بیند آن علی بله می‌تواند بگوید که من یک نخلستان دارم می‌برم در حالتی که دو خورجین هسته خرما با خودش می‌برد ولی بنده که به اندازه ناخن هم نمی‌توانم ببینم که ناخن از کجا درآمده آیا بنده می‌توانم یک همچنین ادعایی بکنم بعد اسمش را بگذارم مقام اجمال و مقام تفصیل می‌دانید چه می‌فهمم من خبر ندارم ناخنم تا دو روز دیگر باقی می‌ماند یا می‌افتد چگونه می‌توانم بگویم که درخت خرما بعد از صد سال چه هست و دارم یک نخلستان می‌برم این حرفها از کجا درمی‌آید تمام این مطالبی که ما می‌گوییم حدسیات است بله حدس می‌زنم بر اساس این گردش فلک دوار اگر بذر را بکارم هر روز آبش بدهم، کود بدهم مواظب باشم مورچه نخورد موش صحرایی نیاید حسابش را برسد و آفت نخورد و سم بزنم و امثال ذالک، حدس می‌زنم که این در ذهن خودم نقش می‌بندد فرض کنید که این بعد از دو ماه دیگر سبز می‌شود بعد از یک سال دیگر درخت بزرگی می‌شود و بعد از چند سال دیگر به بار می‌نشیند

تمام اینها حدسی است چه ربطی به آن حقیقت علمیه خارجی دارد بله اگر چشم من هم باز شود و همان دیدی که آن علی مرتضی دارد برای من هم عنایت کند من هم می بینم آن چه را که او می بیند درست شد.

این دیگر مقام اجمال نیست مقام تفصیل است این همان تفصیلی که در آن جا انجام شد همان تفصیل در این جا انجام شده همان چه را که او می بیند می گوید یک نخلستان دارم با خودم می برم همان برای من پیدا می شود حالا یا در خواب می بینم یا عنایتی می شود در بیداری می بینم و امثال ذلک، چطور این که برای سایر افراد هم این قضایا و این مطالب را هم آن ائمه انجام می دادند و مانند حضرت باقر علیه السلام می فرماید: الان که ما برویم در پشت این کوه است و فلان حیوان می آید در جلوی ما و همچنین درخواست و مطلبی را دارد بنده که نمی بینم کوه در این جا فاصله است نه حیوانی می بینم نه چیزی امام علیه السلام فرموده این که امام می فرماید الان فلان حیوان می آید در این جا می بیند یا در هوا حدس می زند سوال ما این جا است آیا همان جوری که من می گویم این دانه سیب ده سال دیگر پنج سال دیگر به بار می نشیند و سیب می دهد و تمام اینهایی که دارم می گویم از روی حدس و گمان است و هیچ در این جا تضمینی و گارانتی بر صدق این مطلب من وجود ندارد هیچی وجود ندارد آیا امام علیه السلام که می فرماید همین جور دارد مثل من می گوید یا فرق می کند دلش این است که یکی از حرفهای امام خلاف انجام نشده و لی حرفهای بنده که خودم را آمدم شبیه به امام کردم از صد تا نود و هشتای آن خلاف واقع شده است پس معلوم می شود که ما نباید خودمان را جای امام معصوم علیه السلام بگذاریم چرا چون امام معصوم عین خارجی را بازگو می کند دقت کنید، ما عین خارجی را حدس می زنیم و تفاوت یکخورده است یک کمی تفاوت بین ما و بین امام است

آن تفاوت از کجاست تفاوت بین علم و بین جهل است خیلی مختصر علم و جهل هر دو لام دارند علم فقط در لام شریک هستیم این تفاوت بین جهل و علم است تفاوت بین زمین تا عرش خدا است خیلی مختصر این تفاوت می‌رود تا عرش خدا، این فرق بین ما و بین امام است امام زمان علیه السلام و ارواحنا فداه علم تفصیلی دارد نسبت به همه حقایق کونیه مادون اراده الله تعالی الی استمرار الخلق و الی بقاء الخلق تا روز قیامت و بعد از روز قیامت و الی ماشاءالله تا جایی که راه خلق و این اراده استمرار دارد و همین طور اراده استمرار دارد از اول وقتی که این ذات حق اراده او تعلق به این مسئله گرفته اگر الان از امام زمان علیه السلام سوال می‌کنیم شما خلقت این عالم را میدانید آن طوری که فیزیکدانان بررسی می‌کنند یکی می‌گوید ده میلیارد سال پیش یکی پنج میلیاردسال پیش و یکی می‌آید می‌گوید بیگ بنگ و بعضیها آمدند رد کردند و اثبات کردند حضرت می‌فرماید که برو جلوتر از آن گاز و فلان و می‌گوید باز هم برو جلوتر از آن انرژی و تراکم انرژی که می‌گویند نفهمیدیم که این حرفها سرو ته دارد یا نه که از این حرفها برو جلوتر هی برو جلوتر برو جلوتر می‌گویند ما دیگر ماندیم هنگ کردیم ما قاطی کردیم می‌گوید باید هم قاطی کنی

پشه کی داند این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است  
تو شش ماه آمده‌ای در این دنیا می‌خواهی سر از اسرار خلقت در بیاوری  
باید بیایی دنبال من تو را ببرم جایی که آن جا این خبرها است و الا با این ابزار  
عادی و مادی جز این که دور خودت عین خر عصاره بگردی راه به جایی  
نمی‌بری نه تنها امام زمان آنهایی که آمدند و دنبال این مطالب و اینها که بچه  
های مکتب این مسیر هستند آنها هم اطلاع پیدا کردند بر خیلی از مسائلی که  
برای امثال بنده و خود بنده این مسائل در حکم فکاهی و امور مزاح تلقی می‌کنند

ولی واقعیت همین طور است امام که می‌فرماید پشت این کوه فلان حیوان است و می‌آید و از من تقاضا می‌کند که برای او و برای ماده او که الان دارد حمل می‌کند و زایمان کند من دعا کنم این چه واقعیتی را دارد می‌بینید آیا امام باقر علیه‌السلام هم حدس می‌زند مثل ما، یا این که دارد واقع را می‌بیند از کجا دارد می‌بیند مگر شما نمی‌گویید زمان در این جا دخالت دارد نیم ساعت دیگر هنوز مانده ما به پشت آن کوه برسیم پس این قضیه تحقق ندارد وقتی که تحقق نداشت معدوم است وقتی معدوم شد پس امام هم حدس می‌زند مثل ما دیگر تفاوتی نیست.

ولی می‌بینیم قضیه تفاوت دارد لذا این مطلب را در این جا باید در نظر بگیریم و این نقطه را باید در این جا برداریم مسئله زمان و مکان دو امر اقترانی است یعنی مسئله ای است که مقترن است دخالتی در آن حیثیت علی ندارد لذا ما می‌گوییم شما بروید این کار را بکنید انشاءالله پیروز هستی و یک دفعه می‌بینیم نه تنها پیروز نشدیم دو تا هم به مخمان خورد و خوردیم زمین و پخش شدیم. چه حسابی داری این حرف را می‌زنی آیا این که داریم به این نحو صحبت می‌کنیم هیچ تفاوتی ندارد با آن که امیرالمومنین علیه‌السلام در جنگ نهروان می‌گوید شما مصاف خواهید داد ده نفر از شما کشته نمی‌شود و ده نفر از آنها زنده نمی‌ماند این هر دو یکی است عزیز من چرا ما باید خودمان را جای امیرالمومنین بگذاریم، چه کسی به ما همچنین تکلیفی کرده است من طهرانی که از پشت این دیوار خبر ندارم چرا بیخودی حرفی بزنم که خلاف بشود این ائمه که آمدند این مطالب را می‌گفتند خیال نکنید برای این که حالا بخواهند افتخار کنند بلکه از بیچارگی و بدبختی و اینها می‌آمدند این مطالب را می‌گفتند که بابا چطوری دیگر به شما بگوییم بین علی و بین غیرعلی فرق می‌کند مجبوریم اینها

را بگوئیم ولی شما خیال می‌کنید امیرالمومنین خیلی کیف می‌کرد به به بروید بشمارید، امام حسن علیه السلام آمد فرمود این خرماها سیصد تا است اینها را بردارید بروید یکی آمد یکی در دستش قایم کرد همه را شمردند دیدند ۲۹۹ تا است حضرت فرمود دستت را باز کن این هم یکی ۳۰۰ تا است برای چه اینها این حرف را می‌زدند چرا امیرالمومنین علیه‌السلام این مطالب را می‌گفت برای اینکه این قدر الحمدلله بنده رویم زیاد است که اگر این حرفها را نمی‌زدند بنده خودم را از امیرالمومنین علیه‌السلام بالاتر جا می‌زدم آخر صحبت سر این است باید می‌آمد از روی بدبختی و بیچارگی و هزار تا چیز دو کلمه بگوید تا کسی نتواند بگوید که این مثل آن است این روی دست آن است والا همان طوری که بزرگان و مرحوم آقا می‌فرمودند بیان این مطالب برای اولیاء و عرفا کسر شأن و اهانت است ما اینها را نمی‌دانیم ما اینها را فقط در کتابها که می‌نویسیم بیخ نیشمان می‌آید تا این جا بله مرحوم فلان چیز یک همچنین مطلبی را می‌گفت آنهايي که اینها را می‌گویند و نسبت به دیگران یک خورده چشمشان باز شده است اینها اولیاء خدا نیستند آدمهای معمولی هستند که حالا بچه دو ساله هم خواب می‌بیند که فلان قضیه اتفاق افتاده این که هنر نیست، آن ولی عارفی که در مجرای مشیت خدا قرار گرفته او را منظور بنده است که ائمه هستند بعد هم اولیای خاص، آنها الان کسر شأن خودشان می‌دانند که بیایند یک همچنین مسائلی را مطرح کنند مثل کسی که الان فرض کنید که باید برود درس اسفار بدهد الان بلند شود برود یک بچه پنج ساله را به او الف و ب یاد بدهد الف بنویس بابا آب داد من باید ساعت فلان در این جا باشم به من آمدند گفتند که باید به این الف یاد بدهی این دراز است نمی‌دانم کج است این نمی‌دانم آن جایش این طور است بعد می‌آید به بقیه می‌گوید که بله ببینید بنده یک همچنین

چیزی و بعد بخندم و خوشحال الان آمده بچه پنج ساله را آورده به او الف و ب یاد می‌دهد ببینید در چه شرایطی امام علیه السلام قرار می‌گیرد یا یک ولی خدا که مجبور می‌شود خود را اینقدر تنزل دهد و یک مطلبی را بگوید، بله در بعضی از اوقات هست که اینها با اصحاب خودشان می‌نشینند حال می‌کنند این یک مطلب دیگر است حضرت شروع می‌کند با میثم از حوادثی خبر دادن میثم می‌گوید که من هم می‌دانم خیال نکن فقط تو می‌دانی من هم میدانم روزی می‌آید که این طور می‌کنند آن جور می‌کنند با همدیگر در صفا هستند اما صحبت کردن اینها برای افراد و اصحاب و آنهایی که اطلاع ندارند واقعا مشکل بوده که در این مسائل آنها بخواهند بیایند صحبت کنند مگر این که بخواهند بگویند اقلا شما بدانید این فرمانده لشکرتان یک شخصی است که دارد از تعداد کشته شده ها به شما خبر میدهد حالا این امیرالمومنین که می‌گوید ده نفر از ما کشته نمی‌شوند وقتی می‌شمرند می‌بینند نه نفر بودند ده نفر از آنها هم زنده می‌مانند این امیرالمومنین این حرف را می‌زد حدس می‌زد خب چرا حدس نزدی دوازده نفر چرا حدس نزدی بیست نفر حدس حدس است دیگر چطور همه این حدسها باید درست در بیاید.

تلمیذ: اگر زمان از تقارنات است و تأثیری در ادراک انسان نسبت به واقع ندارد چرا من از آینده خودم خبر ندارم این جهل از کجا صورت می‌گیرد در حالی که آینده هم وجود دارد

استاد: خب جهل از همان تعلق نفس به همین ماده تعلق می‌گیرد.

تلمیذ: به آینده هم تعلق دارد

استاد: نه تعلق ندارد

استاد: شما چشم دارید یا ندارید؟



تلمیذ: چرا دارم

استاد: خب چرا پشت دیوار را نمی بینید؟

تلمیذ: من سوال کردم

استاد: سوال من این است بخاطر این که چشم شما اقتضایش همین است چشم شما ماده را می بیند غیرماده را نمی بینید چرا چشم شما نمی شنود.

تلمیذ: آن هم طبق فرمایش شما اقتضایش این است

استاد: تمام شد همین که شما می گوئید چشم من این است باید بپذیرید که این یک استعدادی و توانی و امکاناتی دارد بر اساس آن استعداد و توان و امکانات در همان محدوده می تواند اعمال وظیفه بکند گوش هم یک استعدادی دارد آن چیزی که در گوش است در چشم نیست آن چه که در چشم است در گوش نیست گوش استخوان دارد عصب دارد نمی دانم سماخی و چکشی و فلان و حلزونی در گوش است برای یک اشیاء متناسب با خودش این وسائل قرار داده شده امواجی که آن امواج به صورت امواج صوتی هستند نه نوری امواج نوری آنها فتونهایشان در گوش نمی تواند تأثیر کند آنها در کجا می آید تأثیر می کند از قرنیه می رود داخل آن جا می خورد شبکیه آن فتونها روی سلولهای مخروطی و استوانه شبکیه رتین ثبت می شوند می دهد به ماکولا، ماکولا می دهد به مغز این کاری است که چشم انجام بدهد ولی گوش نمی تواند چرا این ها جایشان را عوض نمی کنند اقتضای خودشان است دیگر نفس هم همین طور است نفس تا وقتی که تعلق به ماده دارد این تعلق نفس به ماده یعنی همین ادراک شما الان دارید با من صحبت می کنید این یعنی در این محدوده و در این زمینه آگاهی پیدا کردن در این اجزاء این را خدا به نحوی قرار داده که اگر بتواند با انجام اموری اختیاری یا غیر اختیاری این تعلق خودش را از این ماده کم کند می تواند به یک

وسایطی متصل بشود و همین طور به جای این که بگوییم به آن وسائل متصل بشود آن وسائلی که در اختیار او است را به کار ببندد یعنی همان طوری که شما الان یک واقعیتی هستید که این واقعیت دارای ابزارها و وسائل متعدده است که در هر مکانی و هر موقعیت آن ابزار خاص را اعمال می کنید وقتی که می خواهید یک صفحه اسفار را مطالعه کنید از قوه غضبیه خودتان اعمال نمی کنید چوب را دست بگیرید که می خواهم اسفار بخوانم اسفار این جوری نمی شود مطالعه کرد یا این که وقتی به یک شخصی می خواهید ابراز محبت بفرمایید چه جوری ابراز محبت می کنید این طوری می کنید مشتتان را می آورید آن اعمال این احساس هست با ابزار خاص به خودش آن لطف و آن حالت عطوفت که در وجودتان هست همین طور وقتی که می خواهید مطالعه کنید ابزار خاص به خودش را می آوری وقتی می خواهید با کسی قهر کنید ابزار خاص خودش را می آورید وقتی که می خواهید قهر کنید دیگر نمی خندید دست به سرش بکشید کتک و چوب و تفنگ و گلوله از اینها لذا ابزار مختلفی که در اختیار شما هست هر کدام را در جای خودش اعمال می کنید همین طور نفس ابزارها و اجزای مختلفی دارد که برای اطلاع و آگاهی و اعمال آنها هر کدام را در جای خود باید به کار بگیرد نه این که از جای دیگر کسب کند نفس تا وقتی که مقید به ماده است و مقید به این ابزار است نمی تواند از این ابزار استفاده کند این جور خلق شده است وقتی که این تقید خود را کم کرد تازه آن ابزار در اختیارش قرار می گیرد یعنی می تواند آن ابزار را بهره بگیرد آن ابزار چیست اطلاع بر آینده است برای آن دیگر آینده نیست آن جا است که دیگر از زمان می آید بیرون نه این که بیاید بیرون، بیرون از زمان هست نمی فهمد به عبارت دیگر این طوری ما کلام شما را بخوایم تکمیل کنیم این است که خودش بیرون از زمان است منتهی نمی فهمد که بیرون است ما

همه آدمیان در بیرون از زمان قرار داریم بیرون از مکان قرا داریم آگاهی و اطلاع نداریم این آگاهی وقتی برای ما حاصل می‌شود که یک سری علل و اسبابی در این جا آماده شود برای این قضیه تا به این مرحله برسیم پس بنابراین این نکته‌ای که در این جا مورد تشکیک بزرگان قرار گرفته است این است که نسبت به حقیقت مکان و زمان آن طوری که باید و شاید این مطلب شاید روشن نشده تا این که این هم از این دریچه و از این مدخل آنها نتوانستند به این قضیه ربط بین حادث و بین قدیم آن طوری که باید و شاید به نظره واقعیه بخواهند در او تأمل کنند ولی وقتی که ما این مسئله زمان و مکان را برداشتیم و حیثیت علیه را مشروط به وجود اینها ندانستیم بله این قضیه از مقارنات زمان و مکان هست که خود نفس تحقق خارجی خودش این ایجاد زمان و مکان را می‌کند یعنی همین که فرض کنید که زید متولد شد یکدفعه ما سوال می‌کنیم کدام خانه هان کدام خانه متولد شد این که می‌گوییم کدام خانه متولد شد یعنی در خانه بودن هیچ دخالتی ندارد می‌تواند در این اتاق باشد در یک شهر دیگر باشد در یک منزل دیگر باشد ما نمی‌آییم و آن تولد او را مرکب از این واقعیت و آن مکانی که در او است بدانیم ما نفس تولد را یک واقعیت می‌دانیم که باید انجام بشود بچه در رحم مادر هست این بچه برای تولد باید خارج شود خارج شدن بچه از رحم مادر یک واقعیت خارجی است باید انجام بشود اما این که این واقعیت خارجی باید در منزل باشد هیچ ارتباط ندارد باید در بیمارستان باشد این هیچ ارتباطی ندارد ولی سزارین شدن و این ولادت طبیعی آن واقعیتهای خارجی است آن باید انجام بشود یک بچه ممکن است با سزارین باشد یک بچه ممکن است با ولادت طبیعی و عادی باشد اما این که باید در فلان اتاق باشد نه ببینید مسئله خیلی دور می‌آید به ذهن شما چطور من آمدم بین این دو تفکیک قائل شدم این تفکیک را

اگر روی آن مطالعه کنید و بتوانید خودتان را جدا کنید این قضیه اگر انجام دادید دیگر مشکل حل است که بتوانند بین نفس علیت که خود محقق آن شیء است و مقارنات او یک وقت مقارنات الزامی است مثل فرض کنید مقارناتی که یعنی در خود سلسله علیت قرار دارد مثل اشیائی که در همان واقعه قرار دارند حضور فلان شخص در آن جا باید جزو سلسله علت قرار بگیرد این که می‌گویند تمام اشیاء عالم به هم پیوسته است و این لیوانی که من الان برمی‌دارم به کل نظام وابسته است این سلسله است ولی زمان و مکان از نقطه نظر واقع هیچ ارتباطی به خود این زمان و خود تحقق این در این جای خاص این هم خودش جزو سلسله علیت است نه این که نیست ولی من صحبت‌م این است که این زمان و مکان بخواهد در ذات آن شیء تأثیر داشته باشد چون زمان در ذات آن شیء تأثیر ندارد این را ما انتزاع می‌کنیم یعنی وقتی که زید متولد شد می‌گوییم که چه ساعتی متولد شد ساعت ده ، ده و پنج دقیقه ساعت یازده چه ساعتی متولد شد ما می‌آییم انتزاع می‌کنیم یعنی این ولادت الان در یک همچنین شرایطی با این اقتراناتش انجام شده اسم این را می‌گذاریم زمان و شروعش را از همان موقع در نظر می‌گیریم الان در ثانیه اول خود از تولدش ثانیه دوم سوم چهارم یک روز و دو رزو گذشت و شد شصت سال این را ما می‌آییم اندازه گیری می‌کنیم که شصت سال بر این قضیه برا یین استمرار شصت سال گذشته از بقای خودش اسم آن را می‌گذاریم فرض کنید که زمان ولی نفس خود به وجود آمدن زید است که مولد زمان است و نفس خود به وجود آمدن زید است که مولد مکان است وقتی که زید بیرون آمد و متولد شد ما می‌گوییم که کجا بوده کدام اتاق بوده کدام بیمارستان بوده است کدام زایشگاه بوده و همین طور در کدام شهر و در کدام فضا بوده خب در حالتی که خود همین قضیه این قضیه ای است که همراه با او

است نه این که این وجود او بستگی به او دارد به نحو وجود عینی تا این که در نبود او این هم معدوم بشود روی این جهت دیگر بحث این قضیه را من امروز پیگیری نمی‌کنیم انشاءالله فردا راجع به این صحبت می‌کنیم که چرا در مسئله مثل افلاطونی به ارباب انواع باید توجه بشود ولیکن خود اجزاء آن ارباب انواع به نحو اجزاء علمیه در آن جا مورد نظر قرار نگرفته است خلاصه مسئله این است که تمام اشیاء خارجییه با ملاحظه خود استمرارش که ما حکم زمان به او می‌کنیم و ملاحظه مقترناتش که ما حکم مکان به او می‌کنیم و عرض و امثال ذلک تمام این ها وجود خارجی دارد و در وجود خارجی این نیازی به شیء دیگری ندارد نفس سلسله علیت در این جا اقتضای این مطلب را می‌کند.

تلمیذ: در رابطه با عدم می‌توان تعریف اینجوری کرد آن چه را که مشیت از قبل تعلق نگفته آن را می‌گویند عدم

استاد: بله هر چیزی که اراده به او تعلق نگرفته معدوم است

تلمیذ: یکی از استفتائات حضرت عالی در سایت راجع به شرکتهای

تلمیذ: اینها کنترل می‌شود یا نه دو مورد بود که این طور بود .....

استاد: بله خب اینها باید دقت بشود حالا اینها را می‌خواهید اگر کسی

اطلاع پیدا می‌کند به آن مسئولش تذکر بدهد تصحیح کند

تلمیذ: راجع به سیگار و قلیان و اینها که حرام فرموده بودید بعضاً صحبتی

است که مبتنی بر اضرار و ضرر و اینها استفاده می‌شود خیلی از اطعمه و اشربه

است در بازار از چیپسها که موادی دارند موادی که در منزل متداول است مصرف

می‌شود موادی که از بیرون تهیه می‌شود و کنسروهای ماهی اینها همه مواد مضر

دارد و مواد پروتئینی و بعضی بسته بندی‌ها شامل این قاعده می‌شود یا نمی‌شود

استاد: فرق نمی‌کند نه مسئله این نیست ببینید آن چه که نسبت به دخان

است ما در سابق موضوعی به نام تدخین نداشتیم اینها بعدا پیدا شد و از آمریکای لاتین آمد در بین جوامع اول آمد در افریقا بعد رفت اروپا بعد آمد در کشورهای خاورمیانه این مسئله دخانیات و اینها آنهایی که آمدند فرض کنید که ما می‌بینیم علمای سابق و اینها آمدند به اصطلاح اینها را حرام نمی‌دانستند اینها اطلاعی بر مضرات اینها نداشتند بلکه یک صرفا یک احساسی همین طور که الان شما سرتان درد بکند یک استامینوفن کدئین بخورید فرض کنید که سردردتان خوب می‌شود یا برای این قرصهای اعصاب و برای رفع کسالت و امثال ذلک اینها را از همین مواد و اینها می‌گیرند این هم قضیه همین طور مسئله به این کیفیت است بعضی از داروها را داریم که این گیاهان این حالت را برای انسان ایجاد می‌کنند مثلا خوردن گشنیز یا کاهو یا از این شاهدانه و امثال ذلک اینها چیزهایی است که بعضی نشاط آور هستند و برای انسان حالت انبساط چیزی به وجود می‌آورند از این نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که این مسئله اشکالی ندارد نسبت به مسئله تنباکو دخان و اینها مطلب به همین کیفیت بود یعنی فرض کنید که اینها چیز می‌کشیدند فقط همین جنبه رفع ملالت و اینها مورد نظرشان بود حتی مثلا گاهی یک کسالتی پیدا می‌کردند و اینها مثل این که در قضیه مرحوم آقا سید احمد داریم که مرحوم آقا هم نقل کردند که آن شخص گفت که خیلی ناراحت شدید حالا برایتان یکدانه آن موقع سبیل می‌گفتند که چیزهای این قدری است که در آن سیگار می‌گذاشتند چوبهایش این قدر بود بکشید و یکخورده از این حال و هوا در بیاید خلاصه این مسئله به این نحوه بوده و خب حکم اباحه و اینها بر آن مترتب می‌شده ولی بعد که خب متوجه شدند که این تأثیر خیلی مخربی دارد در انسداد شرائین و همین طور ایجاد کانسرت و اینها دومی بخصوص خیلی زیاد است مثلا فرض کنید که در سرطان حنجره وقتی که خب

به این نتیجه رسیدند که ۳۷٪ رقم کمی نیست بیش از ثلث الان روی سه درصد در نظام پزشکی و بهداشت جهانی دارند حساب می‌کنند سه درصد سه و نیم درصد یعنی وقتی که فرض کنید که می‌گویند یک چیزی ضرر دارد یعنی زیر سه درصد را ترتیب اثر نمی‌دهند در بروشورها نمی‌گویند این عوارض دارد ولی همین که از سه و نیم درصد گذشت می‌گویند این فلان عارضه را دارد سرگیجه می‌آورد خواب می‌آورد فرض کنید که بیماران مبتلا به نارسایی کلیوی نباید استفاده کنند یعنی آن سه درصد در بهداشت جهانی حساب می‌شود چه برسد به این که هفت درصد یا بالاتر وقتی که الان در اطلاعیه‌ها می‌نویسند ۳۷٪ افرادی که مبتلا به سیگار هستند بیشتر در معرض سرطان حنجره هستند این دیگر یک چیزی نیست که انسان بگوید دلیلی پشتش نیست مسئله‌ای نیست یا به ناراحتی‌های سرطان دهان و لثه که آقای دکتر می‌گفتند اصلاً میزان بالایی از افراد در این معرض قرار دارند شما باید این را ملاحظه کنید با این که شرایط هم گاهی نسبت به این مسئله دخالت می‌کند ممکن یک نفر در یک شرایطی باشد از این ۳۷٪ نسبت به او بیاید به ۲٪ یعنی آب و هوای یک وضعی باشد از نظر ژنتیکی بدنش مقاوم باشد اینها همه هست مثل بیماران قلبی مثلاً در فامیلش بیماری قلبی و انسداد شرایین و آئورت و اینها دارد یا ندارد این را برای خودش من حیث المجموع در نظر می‌گیرند این مسئله را یا فرض کنید که خود سرطان پروستات افرادی که مبتلا به دخان هستند یک درصد بالایی یعنی افرادی که سرطان پرستات دارند اغلب افرادی هستند که مبتلا به سیگار هستند و همین طور سایر افراد آن کسانی که ناراحتی قلبی پیدا می‌کنند هیچ الی ماشاءالله مسائل کبدی سرطان ریه که بالای ۳۷٪ و اینها آمار الان نسبت به این پخش شده است اگر آن ماده غذایی یا هر عملی فرق نمی‌کند از نقطه نظر پزشکی رسید به جایی

که بهداشت او را برای سلامتی انسان مضر تشخیص داد حرام است سیگار باشد رب گوجه فرنگی باشد چیپس باشد هر چه باشد حرام است هیچ در این جا تفاوتی ندارد منتهی ما نسبت به آن مسائل به دیده اغماض نگاه می‌کنیم آن جزو غذاهای روزمره است رب است دیگر حالا ماده افزاینده می‌گذارند هم اشکال ندارد یک وقت در یک حدی است که در آن حد قابل اغماض است یک وقتی نه بهداشت جهانی و استاندارد بین المللی نه مال این جا آن بیاید بگوید که این ربی که الان هست این الان ماده افزوده بر او نگهدارنده او این مقدار موجب ابتلا به سرطان هست مصرف این می‌شود حرام است دیگر چیز ندارد باید رفت از چیزهای دیگر مصرف کرد لذا من همیشه می‌گویم اختصاصی به این مسئله ندارد چیپسهایی که الان معلوم نیست که آن طور که من شنیدم چه روغنهایی که نمی‌دانم ده دفعه این سیب زمینی را در آن سرخ کردند و سیاه شده و فلان و این چیزها می‌آیند درست می‌کنند و بچه های معصوم با این وضعیت می‌آیند می‌خورند بچه پانزده ساله نقش درآمد نمی‌دانم آن جایش مال همین ها است دیگر این کالباها و سوسیهایی که درست می‌کنند شما بردارید سرزده بروید در این چیزها بدون اطلاع البته یک کیوسک دم در است که بخواهد بازرس برود فوراً اطلاع می‌دهند و جمع می‌کنند به بنده اطلاع دادند که جمع می‌کنند تا بخواهد یک بازرس از دولت برود فلان می‌کنند این بازرسهایی که از دولت می‌روند این جوری نباید بروند که چیز بکنند اول باید آن یارو را که در آن سوراخ رفته بیاورند بیرون و بعد سرشان بیاندازند این طوری بروند تو آن وقت ببینند چه خبر است می‌گویند اگر کسی برود در کارخانه‌های کالباس سازی دیگر لب نخواهد زد تا آخر عمرش که این چه می‌گذرد بر این مسائل بعضی ها هم که دیگر به کجاها وصل هستند ده دفعه پلمب بشوند باز فردا با حکم فلان می‌آیند



باز می‌کنند که مطالبی است که در شأن دخالت در آن مسائل بله این جایز نیست و آن هم مشمول همین احکام تدخین می‌شود چون بیش از ۳۷٪ مضارش ثابت شده است ولی خب بالاخره چیزهایی دیگر که بلند شوند بروند ببینند که چه وضعی دارد مطابق استاندارد هست یا نیست و فلان اگر شما بلند شوید بروید در آن جا نگاه کنید حکم حرمت خوردن سوسیس و کالباس را بیشتر از سیگار امضا می‌کنید که با چه کثافتی با چه وضعی با چه ماشاءالله بهداشتی این چیزها را برمیدارند درست می‌کنند به خورد مردم می‌دهند این کارخانه ها و چیزهای خصوصی افرادی که غیر از سود و شکم هیچ چیز حالیشان نیست هر بلایی آمد سر مردم که آمد اگر بروید حکم را بیشتر امضا می‌کنید نسبت به آنها لذا خود شخص بنده هنوز نرسیدم به این مسئله‌ای که بتوانم جواز و حلیت این نوع از اغذیه را چیز کنم می‌گویم هنوز برای بنده این مسئله ثابت نشده این قدر اخبار شنیدم موثق از عدم رعایت مسائل بهداشتی که حکم به حلیت و جواز اینها برای بنده مخدوش شده است.

تلمیذ: کالباسهایی که در کشورهای دیگر تولید می‌شود... خودشان می‌گویند سرطان زا است چه برسد به ایران  
استاد: بله خب نگهدارنده و فلان به اینها می‌زنند  
تلمیذ: زیتون سیاه هم همین‌گونه است

استاد: این زیتون سیاهی که از خارج می‌آید، اسپانیا و... بله قاعدتا هم باید همین طور باشد چون مثلاً زیتون سیاه دیگر وقتی سیاه می‌شود نرم می‌شود زیتون سیاهی که الان به درخت است و سبز است و سیاه می‌شود نرم می‌شود ولی ما می‌بینیم این سیاه سفت است و مثل سبز می‌ماند ولی سفت است آن که شما می‌گویید شاید بی‌حساب نباشد همین ها را آدم می‌خورد مریض می‌شود

می‌میرد دیگر

تلمیذ: این شبیه سازی در انسان موفق شده

استاد: موفق شدند

تلمیذ: ... نظر شما

استاد: اشکالی ندارد

تلمیذ: تصرفاتی که ممکن است بشود

استاد: خب بشود تصرفات بشود تصرفات ایراد دارد

تلمیذ: از حیث کلی و اینها اشکال ندارد مگر اینکه جنبه‌هایی اخلاقی و

اینها پیدا بشود

استاد: بله خب آن که مثلا فرض کنید که این خلاف فلان و چیزهایی که

خب چیز هست آنها یک مسئله دیگر هست ولی در اصل قضیه نه این چه دلیلی

شرعا ما داریم برای این که توالد و تناسل منحصر است فقط در مسئله ازدواج و

این راه متعارف خودش است این یک مسئله است این هم یک مسئله چه ایرادی

دارد

تلمیذ: خود اولیا شبیه سازی می‌کردند

استاد: چند تا مثل خودشان درست می‌کردند

تلمیذ: آنها ادراکشان این بوده حالا اینها ادراکشان این است کسی که در

ذات وجودیش ... بچه درست می‌کند

استاد: نه دیگر آن هم بالاخره بچه همان به حساب می‌آید وقتی از خودش

درست می‌کند مثل فرزند خودش است

تلمیذ: از لحاظ فقهی اگر شبیه خودش را درست کند به زوجه‌اش محرم

می‌شود یا نه

استاد: زوجه ارتباطی ندارد مثل فرض کنید که یک چیزی بله خب آن زوجه از نظر این که به اصطلاح پسر شوهرش به اصطلاح به حساب می آید این زن پدر می شود

تلمیذ: وقتی شبیه خودش بود یعنی عینیت پیدا می کند

استاد: پسر است دیگر عین او نیست پسر است دو قلو چه طوری است دو قلو عین هم هستند ولی دو تا است این پسر این تلقی می شود بچه این تلقی می شود منتهی بچه زن او نیست چون ارتباطی با او ندارد و همین طور اگر از خود زن بشود خود زن بچه پیدا بکند دختر باشد حکم ریه با شوهر را پیدا می کند و پسر هم باشد ربیع

تلمیذ: حکم ارث چطور می شود

استاد: ارث هم همان است تفاوتی نمی کند

تلمیذ: یعنی ارث می برد

استاد: ارث می برد دیگر فرزند او است دیگر حالا فرزندی که از مجرای طبیعی نشده عرض کردم سلسله علل متفاوت است یکی از آنها فرض کنید که ازدواج است یکی حضرت عیسی است یکی آدم است یکی هم شبیه سازی است تلمیذ: تغییر ما خلق الله چه جور است

استاد: این هم جزو ما خلق الله مگر نیست این هم یک خلق الله است

دیگر این یغیرون خلق الله یعنی خودش خلق الله است

تلمیذ: آن آیه پس می خواهد موارد خاص را بیان کند

استاد: آن یغیرون خلق الله می آمدند گوش را می بریدند فلان یعنی خلق را در آن اعمال می کردند و آن غیر از این که بیایند حالا گوسفند من باب مثال می گویم گوسفند سالی چند تا می زاید دو تا می زاید الان من شنیدم بعضیها به

یک نتایجی رسیدند که سالی شش یا هفت تا از این گوسفند می‌توانند فرض کنید که بچه بیاورند این یغیرون خلق الله است نه دیگر همین است حالا یا علفش را عوض می‌کنند یا دارویش را عوض می‌کنند یا ژنش را فلان می‌کنند آن که دارد این کار را می‌کند در همان اراده چیز این کار را می‌کند خدا می‌خواهد خدا نگذارد خودش جلویش را بگیرد این که جلویش را باز گذاشته معلوم می‌شود دیگر اگر خدانمی‌خواهد در خلقتش تأثیر کنند خب جلویش را بگیرد دیگر نگذارد در کار من دارید دخالت می‌کنید چطور در مورد قرآن گذاشت که مثلش را بیاورند قُلْ فَاتَّبُوا بِسُورَةِ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ أَسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۱</sup> تا حالا نگذاشته إِنَّا لَنْ نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ<sup>۲</sup> آمده ایستاده

تلمیذ: در مجسمه سازی در روایت هم داریم که ... آن هم یک خاک و گل و سنگ و چوب را یک شکل می‌دهد حالا این هم ذره را بر می‌دارد استاد: این ذره روح دارد مثل آن ساختن یک مجسمه را شبیه انسان ساختن این مجسمه با تولید یک انسان یکی است چه ربطی دارد ازدواج هم این هم ..

تلمیذ: خدا گفته برو ازدواج کن ....

استاد: خدا گفته که هر چه که برای تو توانست هست که بتوانی بررسی می‌توانی انجام بدهی برو ازدواج بکن نتوانستی برو همین بچه را در لایراتوار درست کن نتوانستی برو همین را فرض کن در یک رحم دیگر قرار بده اینها

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۳۸

۲- سوره الحجر (۱۵) آیه ۹

همه شرعا اشکال ندارد به شرط این که مال چیز باشد این ها طرق متعدده دارد  
این هم یکی از آنها

تلمیذ: در رحم دیگری می شود قرار داد

استاد: بله می شود اشکال ندارد

تلمیذ: نکاح لازم نیست

استاد: نکاح که هست یعنی خود نطفه زن و مرد از ازدواج هست فقط در  
رحم قرار میدهند آن زن خودش دخالتی در این قضیه ندارد

تلمیذ: اعلام کرده اند که سلول تولید شده

استاد: بله

تلمیذ: سلول توانستند تولید بکنند آیا این سلول را می توانند تکامل بدهند  
تا به انسان برسد؟

استاد: این قضیه را بدانیم که اصلا چه هست آیا این سلول تا چه حدی  
این می تواند به اصطلاح رشد کند و اصلش چیست؟ این اصل سلول از چه بوده؟

تلمیذ: از انسان نبوده ظاهرا از ترکیبات شیمیایی بوده

استاد: از همین ترکیبات ید و سدیم و کلسیم درست کردند؟

تلمیذ: آزمایشگاهی بوده در آزمایشگاه درست شده است

استاد: این خصوصیاتش مبهم است و من شنیدم این مسئله را اخیرا یک  
مسئله را این خصوصیاتش مبهم است که این سلول در چه حدی و مرتبه ای  
هست؟ چه نوع است؟ حیوانی می تواند باشد یعنی سلول انسانی را درست کردند  
یا سلول زنده هر چه ممکن است ویروس باشد میکروب باشد یا این که سلول  
انسانی است

تلمیذ: قاعدتاً نباید بتواند تبدیل به انسان بشود

استاد: نخیر

قضیه خیلی برای من جالب است یادم است تقریباً چهل سال پیش بود من چهارده سالم بود که در همین مسجد قائم بودیم و مرحوم آقا در ماه رمضان سوره یس را تفسیر می‌کردند چهل سال پیش آن جا ایشان یک روزی فرمودند که تعجب نکنید که این حضرت عیسی بدون پدر متولد شده است از حضرت مریم و عن قریب علم به جایی خواهد رسید و شما می‌بینید این را گفتند که از سلول یک پوست یک انسان را می‌توانند بسازند خیلی را برای افراد عجیب بود این را فقط در حد یک اطلاع و خبر تلقی کردند اما این که بتوانند تصور کنند و اذعان کنند نه خیلی اینها بر اساس حدس که نبوده چیزی را می‌دیدند می‌دیدند مسئله را لذا اینها اسرار است این مطالبی در همان موقع از مرحوم آقای حداد نسبت به قضایا جریانات ما می‌شنیدیم که اگر الان حتی با وجود این تغییرات و تبدلاتی که همه می‌بینند پیش آمده و مسائل الان شنیدنش قابل قبول نیست برای افراد الان اگر من بخواهم بگویم خیلی مشکل است و باید صبر کرد همین طور یک سال دو سال سه سال چند سال بگذرد فلان حرفها می‌گوییم هان آقا این را گفتند تلمیذ:

استاد: الان بگویم بله در آن زمان مثلاً برای ما خیلی اتفاق می‌افتاد در تجزیه و تحلیل هایی که من در آن موقع می‌شنیدم از مرحوم آقا راجع به خیلی از مسائل یکدفعه شنیدم از مرحوم آقا راجع به خصوصیات کشورها یکدفعه فرمودند روسها خائنند و به این ها اعتماد نمی‌توان کرد دیدید حالا خیانت ایشان را دیدید که خود مسئولین هم دیگر اعتراف کردند بر این که اینها چه افرادی هستند و چه حالا اگر ما این حرف را دو سال پیش می‌زدیم آقا چه چه فلان بر

علیه چه چه هر چیزی جای خودش را دارد مسائل دیگری هم هست باید در جای خودش مطرح بشود ما فقط می‌نشینیم نگاه می‌کنیم می‌بینیم این پرده‌ها فیلمها یکی پس از دیگری می‌آید می‌رود هر چه می‌گذرد بر اتقان مطالبی که بزرگان شنیدیم اضافه می‌شود در نفسمان عجب سی سال پیش این حرف را به ما زدند سی و پنج سال پیش آن جا این را به ما گفتند هلك من ليس له حكيم يرشده<sup>۱</sup> آدم زرنگ آن کسی است که از آگاهی دیگران برای رفع جهل خودش همیشه استفاده کند نه این که در آگاهی را بر روی خودش ببندد این آدم رند نیست کیست آن کسی است که از آگاهی و اطلاعی که برای مطلعین حاصل شده است استفاده کند فرصت را استقلال فرصت کند و برای رفع جهل خودش استفاده کند ما نه هی می‌آییم در را می‌بندیم بیخود کردی این حرف را زدی این بیخود کرده این کار را کرده این حرف را زده این چی چی هی در را می‌بندیم در را ببندیم چه فایده جهلمان همین جهل می‌ماند خب بیایید شما در را باز کن ببین چه خبرها هست خودت نفعش را می‌بری راه خودت روشن می‌شود تو در را ببندی یا نبندی مسائل که اتفاق خواهد افتاد تو در این وسط ضرر کرده‌ای ده سال بعد می‌زنی بر سرت ده سال همین طوری مخالفت می‌کردی خدا دیگر دست انسان را بگیرد

<sup>۱</sup> بحار الانوار ج ۷۵ باب ۲۱ وصایا علی بن الحسین علیه السلام و مواعظ و حکمه